



گنجینه گویش‌شناسی فارس، دفتر اول، عبدالنّبی سلامی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (نشر آثار)، تهران، ۱۳۸۳، ۳۶۴ صفحه.

گروه گویش‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی طرح گنجینه گویش‌شناسی را پی افکنده که در طی آن گویش‌های رایج در کشور، استان به استان، گردآوری خواهد شد. نخستین محصول این طرح، دفتر اول گنجینه گویش‌شناسی فارس است که در این مقاله بررسی می‌شود.

روشی که در این دفتر اختیار شده، و بناست کمابیش در دفترهای آینده دنبال شود، به قرار زیر است: در حدود ۲۳۰۰ لغت (از جمله افعال) و ۱۰۰ جمله فارسی اساس گردآوری قرار گرفته است. لغات بر حسب موضوع، دسته‌بندی شده که عنوان برخی از آنها بدین قرار است: «تن آدمی»، «افزار کار و خانه»، «بیماری‌ها و آفت‌ها»، «خویشان و آشنایان»، «ساخت و ساز»، «پوشاک و زیور»، «گیاهان و داروها»، «جانوران، طبیعت و جغرافیا»، «مقیاس‌ها، رنگ‌ها و مزه‌ها»، «ضمایر»، «خصلت‌های آدمی»، «کلمات متضاد»، «افعال». در انتخاب جمله‌های صدگانه، کوشش شده ویژگی‌های دستور زبانی منعکس شود. ذیل هر جمله فارسی معادل آن به‌نژ (۹) گویش آمده است.

بخش اصلی کتاب را همین لغات و جملات تشکیل می‌دهد که در دفتر حاضر ۲۵۴ صفحه، یعنی هفتاد درصد حجم کتاب، را پر کرده است. برای تکمیل کار، یک طرح اجمالی از دستور زبان (در ۲۶ صفحه) به آغاز و یک مفتاح، که «نمایه فارسی» خوانده شده، به پایان دفتر افزوده شده است (۲۸ ص). در مفتاح، یکایک لغاتی که معادل

گویشی آنها به دست داده شده در ردیف الفبایی تنظیم گشته تا پراکندگی ناشی از تدوین موضوعی واژگان جبران شود. همچنین، هر یک از نقاط مورد مطالعه و گویشوران هر آبادی شناسانده شده‌اند و نقشه راهنما هم ضمیمه گشته است. در ۱۴ صفحه آخر کتاب، ۷۲ تصویر ممتاز از افزار و آلات و معماری و نباتات درج شده که برخی عکس است و برخی دیگر اثر سیاه‌قلم مؤلف کتاب.

عبدالنبی سلامی برای پژوهندگان گویش‌های ایرانی نامی نا آشنا نیست. فرهنگ گویش دوانی (تهران: فرهنگستان، ۱۳۷۲) او و هم مقالاتش در مجله گویش‌شناسی زیر ساخت مردم‌شناختی دارد و این امتیازی بزرگ است: ناب‌ترین لغات و استوارترین ترکیبات را در بستر فرهنگ عامه باید جست و یافت و مؤلف در فراچنگ آوردن دُرهای ثمین فرهنگ زادگاه خویش صیادی چیره دست بوده است. نگارنده آثار متعدد آقای سلامی را در زمینه قوم‌نگاری (اتنوگرافی) ندیده است، اما از حاصل کار می‌توان دریافت که تألیفات گویش‌شناختی او در حقیقت توسعه و تکمیل مطالعات مردم‌شناختی است.

گویش‌های دفتر نخست گنجینه همه از ناحیه‌ای است گرداگرد یک شاخه از رشته زاگرس، در باختر شیراز. جز کازرون که شهری است فارسی‌زبان و ممسنی که گویش لری طوایف چهارگانه آن (بکش و رستم و جاوید و دشمن زیاری) گردآوری شده، باقی جاها دهکده‌هایی رو به زوال‌اند که گذرانیشان از درآمد جوانانی است که به شهرها کوچیده‌اند. در روستای کلانی دو گویش هست: لری که در این دفتر آمده و تاجیکی که بررسی آن به دفترهای آینده احاله شده است. گویش قریه عبدویی تنها گویش نزدیک به تاجیکی کلانی است. پنج گویش دیگر با گروه فارسی-لری تفاوت نحوی نمایانی دارند که ناشی از صرف ارگاتیو در زمان ماضی افعال متعدی است:

ماسرمی	me-eš di	«مرا دید» (ص ۲۸۷)
دهله‌ای	pā-m-eš gir ke	«پایم گیر کرد» (ص ۳۰۹)
کوزرگی	bong-om-ot vāke	«مرا صدا کردی» (ص ۲۹۴)
کنده‌ای	berenj-om sâ	«برنج خریدم» (ص ۲۸۵)
دوانی	taqrivan-om nesp-e xorāk xars-e vi	«تقریباً نصف غذا را خورده بودم» (ص ۲۹۳)

از مزایای کتاب، طرز آرایش صفحات آن است که امکان مقایسه گویش‌ها را در یک

نگاه فراهم می آورد. مثلاً تُند در همه گوش های نه گانه zel است. دایی در همه گوش ها لفظ لری - عربی (h/x)âlu است مگر در فارسی کازرونی که âdeyi (آقادی؟) است. به شوهر در همه گوش ها šī یا šu(var) می گویند، جز در کلانی و لری ممسنی که mira می گویند؛ بنابراین، در این مورد کلانی و لری ممسنی با گوش های مرکزی ایران وجه اشتراک دارند. لیکن، اگر لفظ زن را ملاک بگیریم، همه گوش ها با فارسی انباز می شوند الا عبدویی: ži/e(n)، که در ردیف زبان های ایرانی شمال غربی قرار می گیرد. اما مطالعه تاریخی - تطبیقی یا طبقه بندی تیپولوژیک (رده شناختی) گوش ها به این سادگی نیست و از هر آزمایش نتیجه ای متفاوت به دست می آید. مثلاً ذیل واژه بالا فقط در دوانی (bâr) است که *rd باستانی به I جنوبی تبدیل نشده است. برای لفظ زُهر، دوانی derv و دهله ای debr و لری ممسنی derb دارند؛ و، اگر از وام واژه های فارسی چشم بیوشیم، تنها در این کلمه است که d- آغازین فارسی باستان (بدل از ایرانی باستان *z-) در این گوش ها محفوظ مانده است. حال اگر تحول آوایی r(h) > *fr- در فروختن منظور نظر ما باشد، آن را فقط در دوانی erâtan و دهله ای ôrotan و عبدویی hiriyêtan خواهیم یافت. یا اگر، به جای واج شناسی تاریخی، موضوع سنجش گوش ها مثلاً ساختمان ماده افعال باشد، ذیل مالیدن فقط در عبدویی meštan و کنده ای moštan صورت های کهن تر را خواهیم یافت. ماده ماضی در گوش های دیگر جعلی است: در لری ممسنی mâlessan با پسوند -st- و در باقی گوش ها mâli/ed/ðan با پسوند *-îd-.

نظر به اینکه دفتر اول سرمشقی برای دفترهای آینده گنجینه گوش شناسی خواهد بود لازم است نقایص آن بازشناخته شود. در اینجا چند نکته یادآوری می شود.

نخست اینکه از تعداد لغات می توان کاست. کم نیستند لغاتی که در گوش های ایرانی عمومیت ندارند و خاص حوزه اقلیمی این دفترند، مانند نام میوه ها و ادویه های گرمسیری. گردآوری دقیق این گونه لغات پیش از آنکه کار زبان شناس باشد در حوزه تخصص مردم شناسی است. در بخش «خصلت های انسانی»، صفاتی چون اخلاق و احساس و امین و ثروت و تأیید و علاقه و مأیوس قید شده است. برای این معانی ظریف، اگر الفاظ اصیل در گوش باشد، این الفاظ معمولاً با پرسش مستقیم از گویشور به دست نمی آید بلکه آنها را باید از متن گفتار گویشوران استخراج کرد. بنابراین، گردآوری این دسته از

لغات با هدف طرح حاضر، که مطابقه گویش‌هاست، سازگاری ندارد. نیز آوردن برخی الفاظ نو زاید می‌نماید؛ از جمله: ژاکت، شُرت، پیژامه، پالتو، کت؛ همچنین الفاظی چون حلقه نامزدی، که الماس فروشان در زمانی نه چندان دور باب کردند، یا سیمان، که از مصالح بنایی نوین است؛ و بنابراین نمی‌توان توقع داشت معادل گویشی اصیل برای آنها یافت شود. قابلمه هم سابقه‌دار نیست. بی‌تفاوت ترجمه تحت‌اللفظ indifferent است و پرسیدن آن از گویشور حاصلی به بار نخواهد آورد. به جای میلیون و میلیارد بهتر است ده هزار (بیور) و پانصد هزار (کرور) را پرسید.

گرایش به تخصص درگزینش واژه‌ها گاه منجر به حذف اصل لغت گشته: در فهرست لغات، خروس اخته شده هست ولی خروس نیست، خرما نیم‌رس هست ولی خرما نیست. بسیاری از لغات بنیادی که در مطالعه تاریخی - تطبیقی زبان‌های ایرانی اهمیت دارند از قلم افتاده است؛ از جمله:

آبادی	به (میوه)	تاب	جابجا
آبستن	بهانه	تابوت	جادو
آسیاب	بیخ	تار عنکبوت	جان
آشفته	بیدار	تازه	جانور
آهن و آهنگر	بیل	تاوان	جدا
آهو	بیمار	تخت	جرقه
ارزن	پاره	تُرد	جفت
اژدها	پایه	ترکه	جگر
استخر	پرتاب	ترید	جمعه (آدینه)
افزار	پرز	تسمه	جن
باز (دوباره)	پل	تنبل	جوش
بازار	پلک	تنه	چپ و راست
بازی	پنبه	تنها	چرب
باغ	پود	توله	چرم
باور	پوک	تون	چروک
بو	پول	تیغ	چسب
بوته	پولک	جا	چسبناک

چغاله	دهقان	شکار	مایه
چفت	دیر	شکاف	مردمک
چنار	دیزی	شکوفه	مرده
چوپان	دیگر	شل و لنگ	مس و مسگر
خار	دیو	شنا	موم
خاگینه	راه	فتیله	مہتاب
خام	رنگ	قنات	میش
خانمان	رنگرز	قوز	نसार و آفتابگیر
خانوار، خانواده	رو (برابر زیر)	کاج	نشخوار
خراش	ریگ	کال	نو
خُرد	زائو	کیک	نور
خرس	زاغ (سبز و آبی)	کبوتر	واژگون و وارونه
خرمن	زاغ (تالی کلاغ)	کبوده	وجین
خروس	زنده	کچ	وزغ
خورجین	زنگ فلز	کرچ	هلو
خوشه	زود	کره	همراه
خیس	زهر	کنجد	هنوز
خیش و گاواهن	سایه و سایه‌بان	کنه	هوا
دایه	سبزی	کوره	هیزم
دراز	سبوس	کهنه	یاد
درو	سوهان	گردو	یخ
دزد	سیخ	گلّه و رمه	یونجه
دکان	شاخ	گند و گندیده	
دمل	شام	لانه و آشیانه	
ده و دهاتی	شاید	ماما (قابله)	

مطلب دیگر اینکه در لغاتی که بیش از یک معنی دارند دقت بیشتری لازم است. زن فقط در یک ردیف آمده حال آنکه دو معنی دارد: «جفت شوهر» و «انسان مادینه»؛ همچنین است دختر و پسر. در برابر پسر، دو رشته لفظ گویشی قرار گرفته: pos در عبدویی

و کوزرگی و kor در لری کلانی و ممسنی؛ در دوانی pos و keraku هر دو آمده بی‌آنکه معنای آنها تفکیک شود. تنها با مراجعه به فرهنگ گویش دوانی آشکار می‌شود که لفظ اول به معنای پسر، پور [فرزند نرینه؟] و دومی به معنای پسر، پسرک است. عکس این حالت نیز به چشم می‌خورد: برای زن‌پدر و نامادری در برخی گویش‌ها مدلول یکی است و در برخی دیگر دو تا (چرا؟).

مبحث «فعل» بخش بزرگی از دفتر حاضر را در بر می‌گیرد و خود شامل سه بخش است: (۱) صرف کامل ده فعل در هفت زمان و وجه: ماضی ساده و استمراری، مضارع اخباری و التزامی، نقلی اخباری و التزامی، ماضی بعید، امر. برای امر فقط صیغه دوم شخص مفرد آمده و نه دوم شخص جمع که در باز نمودن صورت کامل ماده مضارع افعال متعددی گاه ضرور است. نیز به نفی و تکیه هیچ اعتنا نشده است. (۲) نقل چهار صورت برای ۱۱۷ فعل بسیط: مصدر، سوم شخص مفرد مضارع اخباری و ماضی ساده، امر؛ مثلاً: آمدن، می‌آید، آمد، بیا. این بخش روشمندترین قسمت کتاب است و اهل گردآوری گویش می‌دانند که مؤلف در این کار چه مایه رنج کشیده است. (۳) فهرستی از مصادر ۹۴ فعل مرکب. می‌دانیم که گرایش تاریخی زبان فارسی به ساختن افعال مرکب بوده است، اما این گرایش در لهجه‌ها بسی کمتر است. در هنگام پرسش از گویشور، این کیفیت را باید در نظر داشت تا گویشور به معادل‌سازی دچار نشود. برای مثال، فشردن بر فشار دادن برتری دارد و درج فعل نگاه کردن به شرطی موجه است که نگرستن در جای خود آمده باشد. همچنین است افعال زیر که مرادف بسیطشان در بخش دوم نیامده است:

جست و جو کردن (جُستن)، آویزان کردن (آویختن)، زکام شدن (ذیل «ذکام شدن» آمده، چاییدن)، روبه‌رو شدن (واخوردن)، روشن کردن (افروختن، گیراندن)، سُر خوردن (سریدن)، طلوع کردن (دمیدن آفتاب)، فرار کردن (گریختن)، گاز گرفتن (گریدن)، گول زدن (فریفتن)، یاد گرفتن (آموختن)، وزن کردن (کشیدن، سنجیدن).

نکاتی که به آنها اشاره شد ناظر بر ساختار کتاب است. درباره خود گویش‌ها و دستور زبان موجز آغاز کتاب به چند نکته اشاره می‌کنم. یادآور می‌شوم که برخی از مسائل گویش دوانی از راه گفتگو با مؤلف کتاب، که خود گویشور این زبان است، بر من گشوده شد. از او سپاسگزارم.

در زمینه واج‌شناسی به «جدول نشانه‌های آوایی» و حاشیه‌ای بر آن بسنده شده است. جا داشت به مطالعه واج‌شناختی گویش دوانی، که در مقدمه فرهنگ گویش دوانی به کوشش دکتر علی‌اشرف صادقی صورت گرفته است، ارجاع می‌شد و هم فهرستی از پژوهش‌هایی که در گویش‌های مورد مطالعه انجام گرفته تنظیم می‌گردید.

نکته جالب در مورد واج‌های دوانی این است که صامت‌های انسدادی k و g پیش از مصوت‌های پیشین a و e ممکن است مخرجی پسکامی یا کامی داشته باشند، به خلاف فارسی که در آن k و g پیش از مصوت‌های پسین همیشه پسکامی و پیش از مصوت‌های پیشین همیشه کامی ادا می‌شوند. به عبارت دیگر، دو جفت واج [k^w و k^l] و [g^w و g^l] در دوانی می‌توان بازشناخت. اما به نظر نگارنده این سطور، به این مطلب از زاویه دیگری نیز می‌توان نگریست: پس از k و g ی پسکامی، a و e مخرجی میانی‌تر از حالت متعارف دارند، و، به ترتیب، با کیفیتی نزدیک به [ɒ] و [ə] شنیده می‌شوند. بنابراین، آیا می‌توان به جای در تقابل داشتن جفت‌های پسکامی و کامی k و g، دو مصوت بر واج‌های دوانی افزود؟ پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی گسترده‌تر است. درباره واج‌های دیگر اینکه از چند نشانه مورد استفاده در کتاب می‌توان چشم پوشید و نظام خطی را ساده‌تر کرد. در دوانی dz و ts را می‌توان با نشانه‌های متعارف j و c نمود تا با میجانس‌های [dʒ] و [tʃ] در گویش‌های دیگر جلیس‌تر باشد. نیز در گویش دوانی، صامت سایشی پشت دندانی خفیف که با δ نموده شده فاقد ارزش واجی است، زیرا گونه‌ای از d است که پس از مصوت می‌آید (مثلاً duðu به معنای دندان) و همان حکم ذال معجم را در دوره آغازین فارسی دری دارد که تشخیص آن از دال همیشه قابل پیش‌بینی است. در هر حال، اگر نشانه δ را بپذیریم، در دوانی باید علامتی هم برای جفت v برگزینیم که پس از مصوت به صامت دولبی [β] بدل می‌شود (همان فاء اعجمی فارسی دری).

با آنکه به پیشوندهای صرفی و قاموسی در افعال توجه خاص مبذول گشته، خلطی میان این دو گروه رخ داده است. -v(r) تنها پیشوند قاموسی گویش‌های مورد مطالعه تلقی شده (۵۵-۵۷)، حال آنکه -V(h)، که در مقام پیشوند صرفی معرفی شده (ص ۴۵ به بعد)، پیشوند قاموسی پربسامدی است. مثلاً، در عبدویی، hâ-be، بَر، hâ-de، بده، hâ-če

برو، o-xa:som بخوابم، o-ken بچین، o-si بخور، o-xin بخوان، همه دارای پیشوندی‌اند که از ایرانی باستان *fra- گرفته شده است. ظاهراً از همین منشأ است که پیشوند fu- در fundom بنشینم و fune بنشین در عبدویی بازمانده است (فقط در این نمونه‌ها). گفتنی این‌که، در عبدویی، پیشوند hâ-/o- فقط به جای پیشوند صرفی -bV می‌نشیند و، بنابراین، جز در وجوه التزامی و امری به کار نمی‌رود؛ مثلاً در فعل رفتن: hâ-čom بروم، اما ve-čidom رفتم. نشانه استمرار در این گویش ti- است که میان پیشوند قاموسی و ماده فعل قرار می‌گیرد: ve-ti-čidom می‌رفتم.

در دوانی نیز همین روال مشاهده می‌شود (با پیشوند استمراری vey-mē-sađe:mē می‌ایستادم و پیشوندهای قاموسی جانشین پیشوندهای صرفی می‌شوند: vâ-rofe برویم، vâ-đeze بدوزم، hu-xate بخوابم، hu-čie بنشینم. در apâ viđan برخاستن، [پاشدن]، a- را نمی‌توان پیشوند تلقی کرد – لاقلاً از نظر همزمانی – زیرا جزء تفکیک‌ناپذیر است (apâ mē-vu برمی‌خیزد)، ولی، در قیاس با pâ viđan، در دهله‌ای، به نظر می‌رسد همان پیشوند *fra->ha- باشد. از سوی دیگر، ساخت فعل مجهول در گویش دوانی با پیشوند a- ملازم است: a-diđā še دیده شد، a-vâxardā نوشیده شد. آیا ربطی بین این دو a- هست؟ متأسفانه مثال‌ها کمتر از آن است که به این گونه پرسش‌ها بتوان پاسخ داد.

حبیب برجیان

* در آخرین مراحل چاپ این نقد و بررسی، مطلع شدیم که نویسنده آن را در فصلنامه ایران‌شناسی، سال نوزدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۶ نیز به چاپ رسانده است.

